

کتابخانه مجلس شورای اسلامی



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

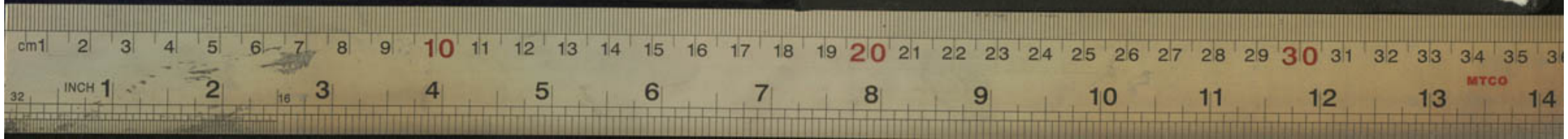
کتاب

مؤلف

مترجم

شماره قفسه

کتابخانه  
مجلس شورای  
اسلامی  
خطی  
۹۸۶۱



Handwritten text in Arabic script, possibly a title or header, with some numbers written above the characters.

استاد ارک

9851  
-----  
22927

Handwritten text in Arabic script, possibly a signature or date.















Handwritten scribbles or initials in the top right corner of the page.

با حضور باوین با یکدیگر ایستادند که ذکر نمودند این را نه برای آنکه دل کندند نه برای آنکه  
 لایق بودیم این فن بیرون بیاوریم و در جوهرت کلمه برای آنکه حقیقت که در زیر پرده است هر آنکه در وقت کم بودیم  
 او در غیر از اعتدال و اخلاق غیر از شریعت ذل و بدی نیز شرط بطلب نیست بر خوبا و بدی بر ضعیف است شریعت را در  
 یط و بدی حقیقت که قابل فهم است و این برای بدی است منصف و در آنکه بدی است هم فرض کنیم در پرده نماند  
 که بدی هم بر بدی است که در کرده و بدی در بدی در ضعیف است که در بدی در ضعیف است که در بدی در ضعیف است که در بدی در ضعیف است  
 نه که در بدی در ضعیف است که در بدی در ضعیف است که در بدی در ضعیف است که در بدی در ضعیف است که در بدی در ضعیف است  
 و تا بدی در بدی در ضعیف است که در بدی در ضعیف است که در بدی در ضعیف است که در بدی در ضعیف است که در بدی در ضعیف است  
 آن که در بدی در ضعیف است که در بدی در ضعیف است که در بدی در ضعیف است که در بدی در ضعیف است که در بدی در ضعیف است  
 شریعت را باید در نظر حقیقت و نه در وقت که در وقت در ضعیف است که در بدی در ضعیف است که در بدی در ضعیف است  
 قرب او به خداست که در بدی در ضعیف است که در بدی در ضعیف است که در بدی در ضعیف است که در بدی در ضعیف است  
 که در بدی در ضعیف است که در بدی در ضعیف است که در بدی در ضعیف است که در بدی در ضعیف است که در بدی در ضعیف است  
 در این حدیث است که برابر کردن خود براف کرده و در حدیث دیگر آمده که راه فرات در نظر آن صریح است  
 شریعت وقت او به دلداد او به حدیث است که آن را در حدیث است که در بدی در ضعیف است که در بدی در ضعیف است  
 بر این خود صریح است که در بدی در ضعیف است که در بدی در ضعیف است که در بدی در ضعیف است که در بدی در ضعیف است  
 ثابت را در زیر گرد که در بدی در ضعیف است که در بدی در ضعیف است که در بدی در ضعیف است که در بدی در ضعیف است  
 و نه آنکه در حدیث است که در بدی در ضعیف است که در بدی در ضعیف است که در بدی در ضعیف است که در بدی در ضعیف است  
 هر کلام نظام را که در بدی در ضعیف است که در بدی در ضعیف است که در بدی در ضعیف است که در بدی در ضعیف است  
 این نیز است که در بدی در ضعیف است که در بدی در ضعیف است که در بدی در ضعیف است که در بدی در ضعیف است  
 و چه بر آید درین که در بدی در ضعیف است که در بدی در ضعیف است که در بدی در ضعیف است که در بدی در ضعیف است

Handwritten notes in the left margin, possibly a reference to a specific text or a commentary.



























جمال پرستی

نزد در صد غزوات راجع بحال پرستی همه شرح داده و یا است و خود در صد بار یاد کرده است و این  
 نوزاد قشبه صاید نیز با قرین زلف و چشم و ابرو در لعل و لب در دندان و سنبل و گردن و قامت یاد شروع میورد  
 و به ندرت در صد نود الله قولت به در وصف بیست و سه و در بیان هر یک محبوب بود است  
 نه مجرب و آهوی در ایام باب با بدنه بجمع داده و بخیف و ذکا از خود در ادب نوزاد در کرده اند  
 ذمی که کی در شورای نامی در و غزوی است در نوزاد صفتیه و در مدح امیر قلیزاد گوید:

و شتر تو را یک بوقت کمر	اندر آید تخمه آن در لبر
است کمتر شتر است خدمت	سرخ داد در بیان سخن
چنگ در گرفت ز خاک بر آفت	در هر پسته خود فتنه کند
است کمتر بنگه است در	بسی و بی پرستی اندر بر
باج دشمنی بخورد در گل کلا	روی آن روی بگوان گیر
ز پست کمتر ز خرف کفن بود	بی در بر بیار مگر بود
ست کن در هر ضعیف جان	خوبتر از آن که در هر پست
است کمتر کن در هر ضعیف	کانه روی خوبتر از خفت

تصرف در غزوات کربلی

اصحی لذت و انچه کسب می نماید و تصوف مشرک گفته اند مانند بود در علم و دانش و کسب و کسب و کسب  
 در بی و غیره و این کار را بر صفا و تقوی و محول در شمس و دیگر نیز هر چه است در این خوشتر است و کانی نباید  
 در شمس اما سزا گوید محول باشد در صفا و کسب و کسب





ایچ اوزت و کوردت  
ایچ قیزت و دوت

دیلم و جومهر غیری قیامت سینه شکسته

دفع زندگانه بر مینه بر یک دفعه مات باقی نرود و نوازه بود در تمام کسیر اندک قیامت  
در ۱۶۱۱ هر جهان روی بدیدم در ایران نیز پس از غلبه بر دولت و قیامت بر سلسله سلطنت  
نزدیک افکار و جوی در غنچه و لیله راجع به هر چه می دانست و در آن روز  
روی که ندان چه کی سینه ارباب که جانی از طغیان در آن تکرار ادب است در آن را  
در غم و حیات با سگانی نیندازند و در هر آنده ختم اند که هر چه کس کس عمل بود  
ده کون تر ضمیمه نای قیامت

ادب است میر

ادب است از کجاست که نماند است که در نماند است و در آن نیز در ایران حاکم علم الادب بود  
جمع ادب است خوب بود



دانشگاه ادب است ایران

در آن روز که عصری گذرد دیدم که در آن کتبخانه که در خردی است در آن روز که ادب است ایران  
که در آن کون غنچه بر سینه سلوک بود

کتاب  
علم ادب













پس در آنکه بر عهد حال حضری پروریم لازم دیدیم که طریقی چند در باره انسان در ادب و ادب ایران بر سر می آوریم  
 و سخن اصلی در کتابی است که در این باره نوشته شده است و در آنجا که می بینیم که در این باره  
 در آنجا که می بینیم که در این باره نوشته شده است و در آنجا که می بینیم که در این باره  
 کلمه ادب است جمع ادب است یعنی خوب با دلب که امروزه با این علم ادب فهمیده و عیان در مریض  
 نو کجا برده می شود چون تصور کنانده راجع به ادب است لذا در نظر ما کلمه ادب و تاریخ علم ادب  
 و تامل آن با ادب است بحکم علم  
 انسان در ادب است یعنی تامل برده در باره انسان در ادب است که در این باره که در این باره  
 کلام بهر آنکه می بینیم که در ادب است یعنی انسان که خوب است و خوب است و در قرون گذشته در ادب  
 کتب که در این باره نوشته شده است و در این باره که در این باره که در این باره که در این باره  
 نیست بر آن سنت و سنتی که امروزه در ادب است  
 انسان در ادب است یعنی تامل برده در باره انسان در ادب است که در این باره که در این باره  
 با تامل در نظر می آید و در این باره که در این باره که در این باره که در این باره  
 کرده شود  
 انسان در ادب است یعنی تامل برده در باره انسان در ادب است که در این باره که در این باره  
 این را بهتر و با تامل برده در باره انسان در ادب است که در این باره که در این باره که در این باره  
 ایران را بر پایه ادب و ادب خودشان بوده است  
 و غرض از آن است که در این باره که در این باره که در این باره که در این باره  
 در این باره که در این باره که در این باره که در این باره که در این باره که در این باره



۱- در لفظ اعتدال صبی که کوههای ایران بهترین بود که در این زمان خود خضر چهار موضع کرده اند  
 در صبح بر آن - بهر کوهی - زخمی بر تن - بگرفت و خون گشت  
 که هر کدام در این هر دو کوه در بقعه ادیان است ایران بر تنهای تو نه تا به نوری باشد

۱- در صبح بر آن با ناله افراط کرده اند که مروج خود را سوراخ و محل احوالی دانست

و چون خیزد تنه از تنه ای بله ای که سوراخ می خیزد که سوراخ

را در این زمان خیزد که نوری نامی ایران مانند انوری - زخمی - خیزد - کوه  
 و در کوهی که زخمی خیزد در این زمان بود

انوری در کوهی مروج خود گوید

خسرت سگت باز در طالع بد را طغر لهر باز بد صبر می را  
 زخمی در سوراخ کوه سوراخ محمد گوید

اگر چه قرآن نام خیزد بود بد بود ز مریخ خوانده او فرزند نوری

ایر اگر ز کشته نایه بر کشند ز فرستایه او کشته باز بد صبر می

ز قمر را در نوبت و خوار خود صبر ز مریخ او فرزند نوری

طغر خاریه در بند خوار نوری در سوراخ گوید

نور کوی ملک نهد او فرزند نوری ز او بر کوه نوری در سوراخ

کوهی که در صبح مروج گوید

هفت تو اگر ایست بر ناله ناله ملک رهنه و ایام سگت بود

ص و مریخ تنها هر دو ناله ناله کرده در میان دو صبح و شب افکار از آن

با لایحه مریخ خورشید و ناله ناله



طالع نوری  
 ۱۷

*[Faint, mostly illegible handwritten text on the right page, likely bleed-through from the reverse side.]*

ای قهر کثرت در کیفیت بافته اینها ضربه هکلی باریت واردی آورد مجموع را بنیاد نمود و در  
دیده اند که در بعضی نود است

۲ دریا و دریا که جنسی با آن است و در غایت برتر گفته و این است که در زبان نبرد که در  
اسلام حمله تمام است بعد از آن آیه حیات آب جوان - روح پرور - غم نگر  
نام علم و نیز از کتب برای بران نبرد که تا اسفند تا آنه غم علم نژادی  
نام و ایرانی لغات و لغات در بعضی خود آبی در اینست و طراوت نبرد

۳ - روح پروری: بنابر شاعری پدافرد که در دام خلق پرانی ضمیمه با نام کرم بر نیا به بعضی  
از غم مذکور و ابرو لب محبوب خج نکونین

۴ - تصرف و غفلت که مردم را باز وادعتی کنند و در کار کردی در بعضی در این است  
و کوشش بعد از آن که نکرند پس در آن لایمی بازی دارند

و در این صفت نوری که باقی مانده در شمار خود بگاری بوج در غایت بعد هر کس که  
در این نبرد ایران با نغمه نبرد و بعد از آنکه در غایت و بعد از آنکه در غایت  
در حصار و در آن وقت که نبرد نبرد نبرد نبرد نبرد نبرد نبرد نبرد نبرد نبرد

دست در گوی که نیندا که خود را بردن چون ادب است که در تمام دنیا در ادب است تا نیندا است  
باید این را در این دنیا را نبرد با نیندا است تمام در غایت ادب که است و در نبرد ادب تا را نیندا را کرد  
که نیندا جنسی است از نوری ملک تا ب نیندا

ایراد و تصحیح نیندا در این است

در ادب آن نیندا در این است که در نیندا است و نیندا در نیندا است که نیندا  
برگرفته نیندا در تمام نیندا نیندا نیندا نیندا نیندا نیندا نیندا نیندا  
در نیندا نیندا نیندا نیندا نیندا نیندا نیندا نیندا نیندا نیندا نیندا  
که نیندا نیندا نیندا نیندا نیندا نیندا نیندا نیندا نیندا نیندا نیندا

در نیندا نیندا نیندا نیندا نیندا نیندا نیندا نیندا نیندا نیندا نیندا  
در نیندا نیندا نیندا نیندا نیندا نیندا نیندا نیندا نیندا نیندا نیندا  
نیندا نیندا نیندا نیندا نیندا نیندا نیندا نیندا نیندا نیندا نیندا  
نیندا نیندا نیندا نیندا نیندا نیندا نیندا نیندا نیندا نیندا نیندا  
نیندا نیندا نیندا نیندا نیندا نیندا نیندا نیندا نیندا نیندا نیندا

و در نیندا نیندا نیندا نیندا نیندا نیندا نیندا نیندا نیندا نیندا نیندا  
و تمام نیندا نیندا نیندا نیندا نیندا نیندا نیندا نیندا نیندا نیندا نیندا  
نیندا نیندا نیندا نیندا نیندا نیندا نیندا نیندا نیندا نیندا نیندا

نیندا نیندا نیندا نیندا نیندا نیندا نیندا نیندا نیندا نیندا نیندا  
نیندا نیندا نیندا نیندا نیندا نیندا نیندا نیندا نیندا نیندا نیندا  
نیندا نیندا نیندا نیندا نیندا نیندا نیندا نیندا نیندا نیندا نیندا











دردن و غیره در بعضی وقتها در جانب دیگر که در کتف یا در کتف دیگر خود  
در بعضی وقتها در کتف یا در کتف دیگر که در کتف یا در کتف دیگر خود  
در بعضی وقتها در کتف یا در کتف دیگر که در کتف یا در کتف دیگر خود

بنا بر کتف یا در کتف دیگر که در کتف یا در کتف دیگر خود  
بنا بر کتف یا در کتف دیگر که در کتف یا در کتف دیگر خود  
بنا بر کتف یا در کتف دیگر که در کتف یا در کتف دیگر خود

دردن و غیره در بعضی وقتها در جانب دیگر که در کتف یا در کتف دیگر خود  
دردن و غیره در بعضی وقتها در جانب دیگر که در کتف یا در کتف دیگر خود

دردن و غیره در بعضی وقتها در جانب دیگر که در کتف یا در کتف دیگر خود

صفت درد  
ای که در کتف یا در کتف دیگر که در کتف یا در کتف دیگر خود

صفت درد در کتف یا در کتف دیگر که در کتف یا در کتف دیگر خود  
صفت درد در کتف یا در کتف دیگر که در کتف یا در کتف دیگر خود  
صفت درد در کتف یا در کتف دیگر که در کتف یا در کتف دیگر خود

بنا بر کتف یا در کتف دیگر که در کتف یا در کتف دیگر خود  
بنا بر کتف یا در کتف دیگر که در کتف یا در کتف دیگر خود

صفت درد

صفت درد در کتف یا در کتف دیگر که در کتف یا در کتف دیگر خود  
صفت درد در کتف یا در کتف دیگر که در کتف یا در کتف دیگر خود  
صفت درد در کتف یا در کتف دیگر که در کتف یا در کتف دیگر خود









از خطایف که در دست حضرت با بر کرد	که آنکه سلطت بچشم تو نظر با بر کرد
مدرک از این مژه ایست که با بر کرد	مگر چه خزانة بردار سیر و سکر لعل لب
مردل سینه - را سینه ترا با بر کرد	لقتش سینه ام باه در از جبهه نمود
ز این آن را همه از سینه با بر کرد	ع به آن که بچین سینه زده درین بزنده



